

واکاوی راهبردهای ایجابی سلفیه در تفسیر متشابهات صفات*

محمدعلی رضایی کرمانی (نویسنده مسئول)**

عباس اسماعیلی زاده***

حسن نقی زاده****

حمید ایماندار*****

چکیده

در واکاوی مکتب منحصر به فرد سلفیه در تفسیر صفات، سه محور اصلی قابل طرح است که عبارت‌اند از: ۱. تحلیل مبانی عام و روش‌شناسی مکتب سلفیه و کیفیت تأثیر آن بر اثبات صفات؛ ۲. تبیین اصول و قواعد منقح سلفیه در حوزه مکتب اثبات و ۳. آسیب‌شناسی مصادیق و نمونه‌های تطبیق اصول مذکور. در همین راستا باید گفت غالب نقدهای مخالفین مکتب سلفیه در حوزه تفسیر صفات، حول دو محور تحلیل مبانی عام و آسیب‌شناسی مصادیق (محورهای اول و سوم) تمرکز یافته است، لذا در پژوهش حاضر به تنقیح، استقصاء و نقد اصول و قواعد مکتب اثبات صفات (تنقیح مبانی خاص) به عنوان محور مغفول در حوزه نقد این مکتب پرداخته شده است. به علاوه مبانی سلفیه در پاسخگویی به برخی لوازم فاسد تطبیق مکتب اثبات صفات همچون تشبیه و تجسیم‌گرایی نیز به مناسبت، ذیل محور مذکور طرح شده و مورد نقد قرار می‌گیرد. پس از یک بررسی جامع و موشکافانه می‌توان ادعا نمود مواردی چون استدلال‌ات مغالطه‌آمیز و فاقد مبانی منطقی، ظاهرگروی افراطی در تفسیر صفات و تعامل شعارگونه و جزم‌اندیشانه در تشریح اصول مکتب اثبات، از مهم‌ترین کاستی‌های محققان سلفی در تأیید این مکتب به شمار می‌رود.

کلید واژه‌ها: سلفیه، اثبات صفات، مبانی خاص، راهبردهای ایجابی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۰ _ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۶/۲۰

** دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد / rezai@um.ac.ir

*** دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد / abbasesmaeely@gmail.com

**** دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد / naghizadeh@um.ac.ir

***** دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد / hamidimandar@yahoo.com

یکی از مباحث اساسی در تفسیر قرآن کریم چگونگی تعامل با تفسیر متشابهات صفات است، به گونه‌ای که کیفیت تفسیر چنین آیاتی یکی از ارکان اساسی شکل‌گیری برخی گرایش‌های کلامی محسوب می‌شود. در نوشتار پیش رو احصاء و نقد راهبردهای ایجابی مکتب کلامی سلفیه در تأیید مکتب اثبات صفات به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی این مکتب مورد توجه قرار می‌گیرد.

به عنوان مقدمه باید گفت در تحلیل مکتب سلفیه در تفسیر صفات الهی سه محور اساسی را می‌توان مد نظر قرار داد. در رأس هرم عقیدتی سلفیه تبیین چهار حوزه روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، معنی‌شناسی و هستی‌شناسی سلفیه مورد توجه قرار می‌گیرد. تعریف صحیح حوزه‌های چهارگانه مورد اشاره می‌تواند در شناخت روشمند و جامع‌نگرانه مکتب سلفیه در تمامی حوزه‌های اعتقادی و کلامی همچون مبحث تفسیر صفات خبریه تأثیرگذار باشد. محور دوم به تطبیق مفاهیم مذکور و پایه‌ریزی اصول و قواعد حاکم بر کیفیت تفسیر صفات مرتبط می‌باشد. به عنوان نمونه اگر هستی‌شناسی سلفیه مبتنی بر حس‌گرایی تعریف شود، در نهایت با نوعی تفسیر ظاهرگرایانه در مبحث صفات مواجه خواهیم شد و یا معرفت‌شناسی نقل‌گرای سلفیه و تساهل در تعامل با صحت متنی و سندی روایات ممکن است منجر به اتکای ایشان بر پاره‌ای روایات تشبیهی در تفسیر صفات گردد، لذا اصول و قواعد کلی سلفیه در تفسیر صفات مستقیماً با مفاهیم چهارگانه مورد اشاره ملازمت تام دارد.

در محور سوم، چگونگی تطبیق قواعد و اصول سلفیه در تفسیر صفات بر آیات و روایات مورد توجه قرار می‌گیرد و به نوعی ثمره و محصول دو حوزه قبلی در این بخش قابل مشاهده است. دورنمایی که عموماً از مکتب سلفیه در تفسیر صفات ارائه می‌گردد، مانند تفسیر استوای ذات الهی بر عرش به استقرار ظاهری، در قالب همین محور سوم بررسی می‌گردد. همچنین لوازم فاسد مکتب سلفیه در تفسیر صفات نیز در قالب همین محور از سوی مخالفین سلفیه مورد پی‌جویی قرار گرفته است. به عنوان مثال گفته می‌شود تفسیر منحصر به فرد سلفیه در حوزه صفات در نهایت به تشبیه و تجسیم ذات الهی منجر می‌گردد. گزاره مذکور از منظر منتقدان مکتب اثبات به عنوان یکی از لوازم فاسد ظاهر‌گروی سلفی‌ها مطرح می‌گردد.

غرض از تنقیح محورهای سه‌گانه فوق، توجه‌دادن به این مسئله است که غالب نقدهای مخالفین بر مکتب سلفیه در حوزه تفسیر صفات حول محورهای اول و سوم یعنی مبانی عام و تطبیق اصول و قواعد دور می‌زند، لذا در پژوهش حاضر در راستای

پرداختن به محور دوم (محور مغفول)، در وهله نخست به استقصای اصول و قواعد مکتب اثبات سلفیه از منابع معتمد ایشان پرداخته و در گام بعدی نقد و بررسی اصول مورد ادعا را مورد توجه قرار می‌دهیم.

ذکر این نکته نیز لازم است که تشریح و نقد محورهای مذکور در راستای راهبردهای ایجابی سلفیه مطرح می‌باشد، اما راهبردهای سلبی سلفیه که مشتمل بر خدشه به اصول مکاتب دیگر در تفسیر صفات است در این نوشتار مد نظر نخواهد بود. در ابتدا لازم است به عنوان مقدمه، مباحث تصویری کلی را از مکتب اثبات سلفیه که در قالب محور سوم مطرح می‌گردد، ارائه نماییم.

۱. تبیین اندیشه سلفیه در تفسیر صفات الهی

سلفیون عموماً توحید را در حوزه نظری آن به دو بخش توحید صفاتی و توحید ربوبی تقسیم نموده و در حوزه توحید عملی نیز بر توحید الوهی و توحید حاکمیت حضرت باری تعالی تأکید دارند. (متولی، ۲۰۰۴م: ۲۴۷)

اما مسئله مورد بحث این نوشتار، تفسیر سلفیه از مقوله صفات خبریه خداوند است که ذیل عنوان توحید صفاتی مطرح می‌گردد. اهمیت تفسیر منحصر به فرد سلفیون از صفات الهی به حدی است که ایشان هر یک از مسلمانان را که به این تلقی خاص معتقد نباشد از دایره علم و اعتقاد صحیح خارج می‌دانند (العماد، ۱۳۸۶: ۱۰۹) و تأکید دارند اصول موضوعه آنها در این حوزه، همان مسلک سلف صالح در تعامل با صفات الهی است. (القاضی، ۲۰۰۳م: ۹۶) ایشان معتقدند با تطبیق چارچوب مورد قبول خود، تمامی صفات برای خداوند اثبات شده و تالی‌های فاسدی چون تفویض، تعطیل و تأویل در تفسیر ایشان از صفات خبریه جایی ندارد. (البریکان، بی‌تا: ۷۳۵)

در این مکتب، ذات الهی واجد کیفیت بوده ولی علم به این کیفیت، مثل کیفیت استقرار خداوند در عرش، در احاطه علم الهی قرار دارد. (البریکان، همان: ۷۵۴؛ ابن تیمیه، ۱۹۹۸م، ج ۲: ۳۲؛ التمیمی، بی‌تا: ۱۲۹)

در یک بیان اجمالی باید گفت با تطبیق مکتب اثبات صفات، ظواهر صفات برای خداوند ثابت شده و حتی جسمانیت ذات خداوند که در پی پذیرش مکتب اثبات رخ می‌دهد نیز محذوریتی نخواهد داشت. (ابن تیمیه، بی‌تا، ج ۴: ۱۵۲؛ بن باز، ۱۴۰۴ق: ۲۸۶)

۲. واکاوی راهبردهای ایجابی سلفیه در تأیید مکتب اثبات صفات

سلفیه در راهبردهای ایجابی خود، تلاش‌هایی را در جهت مستندسازی مکتب اثبات صورت داده و کمتر به خدشه در اصول و غایات دیگر مکاتب تفسیری در مبحث

صفات پرداخته‌اند. در حالی که در راهبردهای سلبی، تفکر تهاجم به مبانی مکاتب دیگر و یا پاسخ به مناقشات این مکاتب در اصول مکتب سلفیه مورد توجه قرار می‌گیرد. در این نوشتار راهبردهای ایجابی سلفیه در محورهای ذکر شده مورد نقد و بررسی خواهد گرفت.

الف) سلفیه و تنقیح اصول و قواعد مکتب اثبات صفات

سلفیه می‌کوشند در راستای یک تلاش روش‌شناسانه، اصول اساسی مکتب اثبات را مأخوذ از منابع اسلامی جلوه دهند؛ ایشان در این مسیر بر پاره‌ای گزاره‌های مشخص و به زعم خود غیر قابل خدشه پافشاری می‌نمایند.

سلفیون و به طور خاص ابن تیمیه از دو مفهوم اصول و قواعد سخن به میان می‌آورند. با تأمل در منابع معتمد سلفیون (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۶؛ العثیمین، ۱۴۱۹ق: ۸۲) می‌توان مدعی شد اصول سلفیه در تفسیر صفات به واقع همان مبانی عام و منحصر به فرد ایشان است که به زعم سلفیه مبتنی بر بدیهیات و عقل‌گرایی صحیح و معتدل تعریف شده و روح حاکم بر قواعد اثبات صفات را تشکیل می‌دهد. همچنین بررسی جزئیات مرتبط با اثبات صفات و مصداق‌سازی از اصول موضوعه، ذیل عنوان قواعد و مبتنی بر مجموعه‌ای از اصول عقلی و نقلی صورت می‌گیرد. به واقع می‌توان گفت نسبت اصول و قواعد در منهج صفاتی سلفیه عموم و خصوص مطلق می‌باشد. در ادامه به تنقیح و نقد اصول و قواعد منهج صفاتی سلفیه ذیل راهبردهای ایجابی ایشان در تأیید مکتب صفات خواهیم پرداخت.

۱. اصول سه‌گانه سلفیه در مکتب اثبات صفات

با تفحص در منابع سلفیون می‌تواند اصول و مبانی خاص ایشان را در پی‌ریزی مکتب اثبات صفات به شرح ذیل تشریح نموده و مورد نقد قرار داد.

اصل اول: اثبات آنچه خداوند برای خود اثبات نموده است

می‌توان مدعی شد جان مایه مکتب اثبات سلفیه در عبارت مذکور متبلور بوده و اساس این مکتب نیز از همین اصل نشأت می‌گیرد. ابن تیمیه معتقد است خداوند به آنچه خود را نفیاً یا اثباتاً وصف نموده توصیف می‌شود، لذا آنچه خداوند برای خود اثبات نموده برای ذات حضرت حق ثابت و آنچه از خود نفی نموده نیز نفی خواهد شد. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۶) ابن تیمیه مذهب سلف در صفات را اثبات آنها بدون تکییف، تمثیل، تعطیل و تحریف دانسته و معتقدان به مکتبی جز این را بر اساس آیه شریفه (وَ

ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) (اعراف: ۱۸۰) به عنوان مصادیق ملحدین و منحرفین از واقعیت اسمای خداوند معرفی می‌نماید. (همان: ۷)

وی در این راستا از دو اصطلاح نفی مجمل و اثبات مفصل یاد می‌کند. (همان: ۸) مراد وی از نفی مجمل، تمامی آیاتی است که شبهه مماثلت و مشابهت را از ذات الهی نفی می‌کنند. اثبات مفصل نیز در واقع همان ذکر تفصیلی و جزء به جزء صفات الهی در آیات مشتمل بر صفات است. (الرضوانی، بی تا: ۱۹) در واقع آیات متضمن نفی مجمل تقییدی بر آیات مشتمل بر مفصلات صفات است. بر همین مبنا مکتب اثبات ظواهر صفات (اثبات تفصیلی) با تقیید به خطوط قرمزی چون تکلیف، تمثیل، تحریف و تعطیل (نفی مجمل) شکل می‌گیرد. در ادامه، ابن تیمیه بر فلاسفه و باطنیه می‌تازد که با تأکید بر اثبات اجمالی یک وجود مطلق برای خداوند، عملاً خود را به ورطه تعطیل صفات و به تبع آن نفی اصل ذات کشانده و از مکتب اثبات دوری گزیده‌اند. (ابن تیمیه، همان: ۱۵)

در نقد سخنان ابن تیمیه باید گفت، اولاً وی از بیان قدر مشترک مکتب اثبات با عمده مکاتب دیگر مانند مکاتب تفویضی و تأویلی که همان نفی مجملات صفات است، طفره می‌رود. به عبارتی عمده مکاتب اسلامی بر نفی تشبیه و تمثیل ذات الهی با مخلوقات تأکید دارند، لیکن ابن تیمیه در راستای تصحیح انحصاری مکتب اثبات بر اثبات تفصیلی تأکید دارد، در حالی که در این بخش نیز به مغالطه دچار شده است چرا که تحت عنوان اثبات تفصیلی صفات (که لزوماً بار مثبت معنایی ندارد) ظاهرگروی و جمود بر الفاظ را به نمایش گذاشته است. باید تصریح نمود اثبات تفصیلی زمانی می‌تواند ثمر بخش تلقی گردد که قیود متضمن کمالیت تام ذات الهی را رعایت نماید و آلاً نمی‌توان صرف اثبات تفصیلی را در مقابل تعطیل صفات قرار داده و یکی را تقدیس و دیگری را تقبیح نمود. از این رو آنچه ابن تیمیه از آن غفلت ورزیده، تأکید بر اصل کمالیت مطلق ذات الهی در اثبات تفصیلی صفات است، لیکن وی با نمایش چنین رویکردی، تحت پوشش تعظیم نصوص صفات از توجه به اصل مذکور اجتناب نموده است.

اصل دوم: یکسانی معیار عمل در تفسیر همه صفات

ابن تیمیه با این اصل خودساخته، بر مخالفان خود خرده می‌گیرد که چگونه برخی صفات سمعیه را نفی و برخی را اثبات می‌نمایند، در حالی که اصل بر این است که نحوه تعامل با همه صفات به یک شکل باشد، لذا اگر کسی صفت غضب را از خداوند مثلاً به دلیل اقتضائات باطل آن نفی کند بایستی صفاتی را که اثبات کرده مانند صفات

سمیع یا بصیر را نیز به همین شکل انکار نماید. به بیان ابن تیمیه فرقی بین آنچه از آیات و روایات در حوزه صفات اثبات می‌شود و آنچه نفی می‌شود نیست، لذا اگر معتقد به اثبات صفت سمیع باشید، باید صفت اراده را نیز در همین راستا اثبات نمایید. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۳۱) دیگر محققان سلفی نیز همین بیان ابن تیمیه را با تغییر الفاظ و تعابیری مختلف تکرار نموده‌اند. (البریکان، همان: ۷۷۳)

ابن تیمیه در عباراتی که متضمن رد و پاسخ به مخالفان مکتب اثبات سلفی می‌باشد از ماهیت واقعی اصل مذکور پرده بر می‌دارد. تفصیل کلام وی این گونه است: خداوند خود را به اسمائی و صفات خود را به الفاظی دیگر تسمیه نمود، لذا این اسما زمانی که به وی اضافه می‌گردند تنها مختص به ذات وی می‌باشند و شخص دیگری با او در این اسم شراکتی ندارد. در عین حال برخی مخلوقات نیز به اسمائی مختص به خودشان اضافه می‌گردند که قطع نظر از اضافه و تخصیص ممکن است با اسماء الهی مشترک باشند، اما روشن است اتفاق اسمین مستلزم مماثلت مسمیات آن دو و اتحاد آنها - در فرض اطلاق و تجرید آنها از اضافه و تخصیص - نیست، حتی اگر اسامی و صفات مشترک خداوند با برخی مخلوقات مطلقاً ذکر شود، نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که این امر سبب مماثلت مخلوق با خالق است، چه رسد به این که هنگام تسمیه و انصاف به یک صفت، اسم مخلوق با اضافه و تخصیص (برای اختصاص به مخلوق دون الخالق) ذکر شود. خداوند خود را حی نامیده اما این صفت حی غیر از صفت حی مختص مخلوقات است، لذا مماثلتی بین خالق و مخلوق در وجه مذکور متصور نیست. (ابن تیمیه، همان: ۲۱) التیمی، البریکان و التریکی از محققان معاصر سلفی نیز بیانی مشابه با ابن تیمیه را در تشریح این مسئله ارائه نموده‌اند. (التیمی، بی‌تا: ۱۱، البریکان، همان: ۷۵۶؛ التریکی، ۱۴۱۷ق: ۱۳۹)

الرضوانی به عنوان یکی دیگر از محققان منتسب به جریان سلفی‌گری معتقد است سلف صالح بین نصوص دال بر خالق و مخلوق تفاوت قائل شده‌اند، لذا نصوصی که بر صفات مخلوقین دلالت دارد متناسب با شئون آنها و ظاهر الفاظ آنها مراد خواهد بود و از جهت معنای لفظی و کیفیت حقیقی نیز واضح می‌باشند. از آنجایی که مخلوقات با حواس بصری رؤیت شده و نظیر آنها را نیز ملاحظه می‌کنیم، حکم به تشابه و یا تماثل آنها امری مقبول است. در مقابل، نصوص قرآنی و یا نبوی دال بر صفات خالق، معلوم‌المعنی هستند، لکن خلاف صفات مخلوقات، کیفیت و حقیقت این صفات در عین موجودیت واقعی آنها بر ما مجهول است. (الرضوانی، بی‌تا: ۱۱)

سلفیه در نهایت این گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که اگر کسی بگوید «علم الله کلمی» و یا «یداه کیدی» یا «استواءه کاستوائی» در زمره مشبهه قرار خواهد گرفت،

چرا که خداوند را با مخلوقات مماثل قرار داده است، در حالی که باید تمامی صفات الهی را اثبات (اثبات تفصیلی) و ذات وی را نیز تنزیه نمود. (نفی اجمالی) (ابن تیمیه، همان: ۳۰؛ خالد بن عبداللطیف، ۱۴۱۶ق: ۴۳۰؛ الفوزان، ۱۴۱۲ق: ۱۲۹) لیکن مخالفین سلفیه معتقدند سلفی‌ها در عمل با تفسیر خاص صفات به لوازمی چون بشری دانستن صفات الهی گرفتار آمده‌اند، هر چند در مقام سخن از آن دوری می‌کنند.

بیانات اخیر ابن تیمیه که با شدت و حجمی وسیع و در قالب‌های کلامی مختلف از سوی پیروان وی تکرار شده همچون تأکیدات ایشان بر عبارت اثبات تفصیلی (و نه تعطیل صفات) مغالطه آمیز است. در اینجا نیز ابن تیمیه برای فرار از لوازم فاسد مکتب اثبات از برخی بدیهیات مورد اتفاق مکاتب مختلف با شور زیادی سخن می‌راند. اصل مسئله اینجاست که وی می‌خواهد صفاتی چون علم و قدرت را هم‌سنخ با صفاتی مانند غضب و استواء قرار داده و نتیجه بگیرد که همچنان که عالم بودن خدا موجب تشبیه او با مخلوقات نمی‌شود به همین صورت صفاتی چون غضب و استواء نیز باید برای خداوند ثابت باشد، چرا که در این وجه نیز از غضب و استوائی سخن گفته می‌شود که لایق به ذات الهی باشد و در این صورت ذات الهی از شبهه تشبیه نیز مبرا خواهد بود.

باید گفت مناط نفی برخی صفات نزد مخالفین سلفیه تنها لزوم نفی نقص از ذات الهی می‌باشد که به این اعتبار در هر دو صفت علم و غضب می‌تواند رخ دهد. در نگاه مخالفین سلفیه همان‌گونه که علم مختص مخلوقات به واسطه قیود فاسدی که دارد از خداوند نفی می‌شود، اتصاف ذات الهی به صفتی چون غضب نیز به دلیل لزوم تدثر حوادث در ذات او ممکن نیست، نه این که مانند سلفیه معتقد شویم که دلیل امکان وصف ذات الهی به صفت علم، عدم وجود شبهه تشبیه به مخلوقات در این صفت بوده و در نتیجه این معیار واحد در صفات دیگری چون غضب الهی نیز باید جاری شود، لذا معیار نفی نزد مخالفین سلفیه در تفسیر تمامی صفات، واجد مناطی واحد یعنی لزوم نفی هر گونه کاستی از ذات الهی است، از این رو باید گفت اشکال سلفیه در طرح این مسئله عدم فهم و تنقیح مناط اصول مکتب مخالفین در نفی اثبات تفصیلی و بدون تقیید برخی صفات است.

سعید فوده از بزرگان اشاعره معاصر به خوبی پاسخ ابن تیمیه را در اتهام زنی به مخالفان می‌دهد و می‌نویسد: علت اثبات علم و قدرت و ارجاع صفاتی چون غضب به اراده الهی این نیست که علم و قدرت با ادله عقلی و صفاتی چون غضب با ادله نقلی اثبات می‌شوند، بلکه می‌گوییم علم خداوند حادث نیست و به صورت انفعال در ذات الهی ایجاد نمی‌شود. همین مسئله در مورد صفت غضب نیز رخ می‌دهد، لذا خداوند به صفت غضب به عنوان ماهیتی واجد انفعال ذاتی قابل اتصاف نیست، بنابراین ما به طور

صحيح قاعده ابن تيميه يعنى «القول فى الصفات كالقول فى بعض» را تطبيق داده ايم. (فوده، ۲۰۰۴م: ۲۷) وى در رساله الكاشف الصغیر نیز گريزی به نقد ابن تيميه زده و به بيانی ديگر مدعاى وى را غير مقبول مى خواند. فوده معتقد است: ابن تيميه موجودات را يا جسم و يا قائم به جسم تلقى نموده و بر اين باور است كه اعراض بر خداوند حادث نمى شوند، چرا كه نشانه افتقار ذات الهى به آن عرض خواهد بود. ليكن وقتى به صفاتى عرضى چون غضب الهى مى رسد رويه خود را تغيير داده و با اين حجت كه اين صفات حوادث موجب كماليت ذات الهى مى شوند (همانند ساير اجسام كه با صفاتى چون حركت به سمت كمال پيش مى روند) آنها را اثبات مى نمايد. (همان: ۴۴)

در بيان مذکور، سعيد فوده حادث و عرضى بودن صفات الهى را نافی كماليت ذات الهى دانسته و از اين طريق مدعاى ابن تيميه را ناتمام مى داند. به علاوه معيارهاى دو گانه وى را در تعامل با صفات هم سنخ آشكار نموده و بر آن خرده مى گيرد.

اصل سوم: همانندى معيار عمل در تفسير صفات با تفسير ذات

ابن تيميه بر مبنای اين اصل معتقد است اگر بگوئيم خداوند داراى ذات حقيقيه بلا مماثل است (بر مبنای عبارت قرآنى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (سوره شورى/ آيه ۱۱). پس بايد داراى صفات حقيقيه بلامماثل نیز باشد. ابن تيميه، ۲۰۰۰م: ۴۳)

از اينجاست كه ابن تيميه با اين اصل به منازعه با مخالفان خود در يکى از مهمترين مواضع مورد اختلاف مى پردازد. وى بر مبنای اين اصل بيان مى کند كه در تفسير صفت استواء ذات الهى بر عرش بايد همچون سلف به اين معنى معتقد شويم كه خداوند حقيقتاً بر عرش استقرار دارد لکن سوال از كيفيت اين استقرار بدعت و ايمان به استقرار حقيقي واجب است. اين مفهوم بر اساس اصل مذکور اين گونه توجيه مى شود كه علم به كيفيت صفت (استواء) مستلزم علم به كيفيت موصوف (ذات الهى) است. (همان: ۴۴)

اينجا نیز ابن تيميه نوعی فرار به جلو را صورت داده است، جایی كه طرف مقابل را به پذيرش مفهوم استواء به معنای اثبات معنای ظاهرى آن (استقرار) ملزم نموده و سپس با ذکر مقدمه دوم با عنوان ضرورت مماثل نبودن صفات الهى با صفات بشرى، معرفت به كيفيت استقرار الهى بر عرش را محال دانسته است، در حالی كه بدون پذيرش مقدمه اول يعنى تفسير استواء به استقرار ظاهرى استدلال ابن تيميه ناتمام و غير منطقی است، چرا كه تفسير استواء به معنای ظاهرى آن همان اثبات تشابه بين خالق و مخلوق بوده و مورد اعتراف مخالفين نيست. به علاوه از منظر مخالفين سلفيه ابن تيميه به جای نفي مطلق كيفيت از ذات الهى علم به اين كيفيت را غير قابل ادراك مى داند،

لذا وقتی وی مبتنی بر اصل مذکور از ضرورت تطبیق معیاری واحد در ذات و صفات سخن می‌گوید از این مسئله که کیفیت داشتن ذات الهی مستلزم مماثلت خالق و مخلوق و نفی کمالیت ذات الهی است، غفلت می‌ورزد و به تبع آن در مرحله تفسیر صفات نیز بنا بر اصل سوم به کیفیت داشتن صفات (و نفی علم به کیفیت) معتقد می‌شود. بنابراین باید گفت ابن تیمیه در تطبیق اصل مذکور دچار اشتباهی راهبردی شده و اصل مزعوم خود یعنی کیفیت داشتن ذات الهی را به حوزه صفات نیز تسری داده است، در حالی که مخالفین وی معتقدند بر مبنای اصل مذکور هم ذات و هم صفات الهی از تشابه و تماثل به مخلوقات (مثل کیفیت داشتن) مبرا است.

ب) اندیشه ابن تیمیه و پیروان وی در مسئله کیفیت پذیری ذات الهی

در این بخش باید متذکر شویم ابن تیمیه در اثبات اصل کیفیت‌ناپذیری ذات الهی به عنوان قوام بخش اصل سوم مورد ادعایش، به حدیثی که در مجامع روایی یافت نمی‌شود استناد نموده و پیروان وی نیز بدون هیچ تتبعی روایت مورد استناد وی را تکرار نموده‌اند. (ابن تیمیه، ۱۳۹۱ق، ج ۱: ۱۶۲؛ همو، بی‌تا، ج ۳: ۲۵؛ العثیمین، ۱۴۱۹ق: ۴۰؛ الفوزان، ۱۴۱۲ق: ۱۲۷؛ المعطی، ۱۹۹۵م: ۱۱۸)

در روایت مورد استناد سلفیه که منتسب به مالک بن انس می‌باشد، عبارت «الکیف مجهول» در توصیف حقیقت استوای ذات الهی به کار رفته است، در حالی که بیهقی در کتاب *الاسماء و الصفات* در دو موضع عبارت‌هایی چون «الکیف عنه مرفوع» و «الکیف غیر معقول» را با اسناد معتبر به مالک بن انس نسبت می‌دهد که با صراحت تمام کیفیت نداشتن ذات الهی (و نه مجهول بودن کیفیت) را افاده می‌نماید. (البیهقی، بی‌تا: ۳۷۹)

جالب است که معدودی محققان سلفی (العثیمین، ۱۴۱۹ق: ۴۰) نیز به اشتباه ابن تیمیه اعتراف نموده، ولی آن را امری عادی و بی‌اهمیت جلوه داده‌اند، در حالی که می‌بینیم چه اختلاف بزرگی بین مفاد عبارات مذکور وجود دارد. به عبارتی روایات معتبر منقول از بیهقی، اساس اعتقاد سلفیه در کیفیت داشتن ذات الهی را مردود می‌خواند در حالی که عبارت غیر مستند «الکیف مجهول» قوام‌بخش مدعای باطل سلفیه در کیفیت داشتن ذات الهی است، لذا باید تصریح نماییم ابن تیمیه با این پیش فرض باطل (کیفیت داشتن ذات الهی) نتیجه‌ای غیر معتبر را از تطبیق اصل سوم استنتاج نموده که به درستی مورد انتقاد مخالفین وی نیز قرار گرفته است.

در ادامه ابن تیمیه و پیروان وی از قواعدی عامه ذیل اصول مذکوره در سطور قبل سخن می‌گویند که از قضا به مثابه غایاتی به شدت مناقشه برانگیز بین سلفیه و دیگر

فرق کلامی مطرح می‌باشد. این قواعد در حوزه راهبردهای ایجابی سلفیه غالباً به بزرگ‌نمایی وجوه مثبت مکتب اثبات در حوزه صفات می‌پردازد، لذا پس از استقصای قواعد مذکور با تفحص در بیانات سلفیون به نقد مفاد مورد مناقشه آنها خواهیم پرداخت.

۳. قواعد حاکم بر مکتب اثبات صفات

همان گونه که در مقدمه بیان شد، در سیر تبیین منهج خاص سلفیه در تفسیر صفات از مفهومی با عنوان قواعد تفسیر صفات سخن گفته می‌شود. با بررسی همه جانبه نوشته‌های سلفیون می‌توان مجموعه‌ای از قواعد مورد توجه سلفیه در تفسیر صفات را استقصاء نمود. این قواعد مشتمل بر پاره‌ای گزاره‌های جزئی‌نگر ذیل اصول موضوعه می‌باشند که در راستای تطبیق عملی و مصداق‌سازی صحیح مبتنی بر اصول مذکور به کار گرفته می‌شوند. در ادامه برآنیم با بررسی جامع تألیفات سلفیه، برخی قواعد تفسیر صفات را در منهج ایشان تنقیح نموده و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

الف) ضرورت توصیف ذات الهی به تمامی صفات منصوصه

خداوند به اثبات و نفی صفات توصیف می‌شود، لذا نفی یک صفت نیز به نوعی اثبات آن است، مانند این که صفات «سنه» و «نوم» از خداوند نفی می‌شود که به مفهوم اثبات کمال و حیات ازلی ذات الهی است. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۵۷؛ البریکان، بی‌تا: ۷۵۳؛ خالد بن عبد اللطیف، ۱۴۱۶ق: ۴۰۲)

سخن ابن تیمیه در ذکر قاعده مذکور خالی از اشکال است، لیکن وی در تطبیق همین قاعده، آیه قرآنی (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (انعام: ۱۰۳) را به مفهوم اثبات عدم احاطه مخلوقات به خداوند می‌داند و عملاً از اثبات حقیقت این صفت (رؤیت ناپذیر بودن ذات الهی) عدول می‌کند، در حالی که تفسیر عبارت به مفهوم عدم احاطه مخلوقات به خداوند (به جای عدم امکان رؤیت الهی) به شکلی واضح مخالف اعتماد ابن تیمیه به لزوم التزام به ظواهر نصوص و رد تأویل به عنوان یکی از ارکان اصلی مکتب اثبات است.

ب) ضرورت اثبات اجمالی صفات الهی

اتباع مکتب سلفیه معتقدند آنچه از قرآن و سنت و سلف صالح در مورد اثبات صفات رسیده است، اعم از این که معنای آنها را بدانیم یا ندانیم ایمان به آنها و اثبات آنها ولو به شکل اجمالی واجب است. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۶۵؛ التمیمی، بی‌تا: ۹۵، البریکان، بی‌تا: ۷۵۳)

به نظر می‌رسد قاعده مذکور با مدعای سلفیه در تعارض بوده و بیشتر با اصول مکتب تفویض هماهنگی دارد، چرا که اولاً سلفیه در جهت تأیید مکتب اثبات معتقدند معانی تمامی صفات قابل فهم است (بر عکس کیفیت آنها) و صرف ایمان داشتن به مفاد غیر قابل تعقل مطلوب نیست. این بیان به واقع همان اشکالی است که سلفیه به مفوضه وارد می‌دانند، چرا که تفویض از منظر ایشان با ایمان به مفاد غیر قابل فهم ملازم است و از این رو می‌توان آن را مکتب تجهیل خواند. (القاضی، ۲۰۰۳م: ۱۹) لذا باید گفت سلفی‌ها در وضع قاعده مذکور به دیگر مبانی خود چندان توجه نکرده و صرفاً خواسته‌اند پابندی خود را به ظواهر نقلی نشان دهند.

ج) مراد بودن ظواهر نصوص مشتمل بر صفات

این قاعده در پاسخ به این سؤال شکل می‌گیرد که آیا ظاهر نصوص مراد است یا خیر؟ ابن تیمیه اینجا نیز قائل به تفصیل بوده و می‌گوید ظاهری که متضمن تمثیل و تشبیه باشد مراد نیست، بلکه وقتی می‌گوییم خداوند دست دارد کیفیت آن را بیان نمی‌کنیم بلکه فقط با نفی اجمالی، عدم مماثلت دست خداوند را با دست مخلوقات ذکر می‌نماییم. ابن تیمیه گریزی به اصل اول زده و معتقد است حتی ما در توصیف خداوند به صفات متفق علیه مانند صفت سمیع نیز سمع مماثل با مخلوقات را نفی می‌کنیم، لذا لازم است در اثبات صفات متنازع علیه مانند صفت ید الهی نیز بگوییم خداوند دست دارد، اما دستی غیر مماثل با دست مخلوقات. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۶۹). دیگر محققان سلفی نیز مدعای ابن تیمیه را با عباراتی مشابه تکرار نموده‌اند. (العثیمین، ۱۴۱۹ق: ۵۶)

همان‌گونه که در سطور قبل گذشت ابن تیمیه با تکرار عبارت اثبات تفصیلی در صدد موجه جلوه دادن نظریه خود بر مبنای لزوم تسلیم محض در مقابل نصوص دینی است، اما آنچه در پاسخ به این مدعا باید بیان نمود این است که از قضا تفسیر صفاتی چون استواء به معنای ظاهری آن در حقیقت نوعی ارتکاب تفسیر خلاف ظاهر است.

سعید فوده معتقد است علمای اسلامی در مقابله با مشبهه و مجسمه این نکته را متذکر شده‌اند که این ظواهر مورد نظر شما منفی عن الله است، نه این که ظواهر نصوص صفات اصالتاً غیر مراد باشد. به عبارتی زمانی که استواء به استیلاء تفسیر می‌شود در حقیقت بر اساس اصل نزول قرآن با عربیت عصر نبوی، ظاهر حقیقی مراد از این الفاظ که همان معنای کنایی و مجازی باشد به نحوی متقن و علمی (بر خلاف فرقی چون مجسمه) مورد توجه قرار گرفته است. به بیان سعید فوده این کلام برخی علما که ظواهر نصوص در این صفات مراد نیست، نوعی تنزل و کوتاه آمدن در مقابل فرق ظاهرگرا بوده که از این امر به عنوان برگ برنده خود در مجادله با مخالفان سود

برده‌اند و آلاً در برخی موارد دریافت مفهوم تأویلی به واقع همان ظاهرگرایی صحیح است. به عبارتی باید بگوییم تفسیر استواء به استقرار را نمی‌توان ظاهر حقیقی مستنبط از نصوص خواند، چرا که قیود و قرائن لفظی، معنوی و مقامی در آن لحاظ نشده است. (سعید فوده، ۲۰۰۴م: ۷۹)

لذا در اینجا نیز مشاهده می‌کنیم ابن تیمیه و اتباع او با تقدیس اصل پذیرش ظواهر نصوص، عملاً مفهوم باطلی را که از ظاهر در ذهن دارند بر این قاعده تطبیق می‌دهند، در حالی که صحت قاعده حجیت ظواهر در بین قاطبه محققان غیر سلفی نیز مقبول است، لیکن تفاوت در نوع برداشت سطحی سلفیه از مفهوم ظواهر نصوص می‌باشد.

د) مدخلیت اصل متشابه نبودن آیات صفات در نوع تفسیر سلفی

قاعده دیگری که می‌توان از کلام ابن تیمیه استخراج نمود، اعتقاد وی به متشابه نبودن آیات مشتمل بر صفات است. وی این اعتقاد را به قاطبه ائمه سلف نسبت می‌دهد و معتقد است امثال احمد بن حنبل در تفسیر صفات سخن گفته و به وسیله آن تأویلات جهمیه را رد و ابطال نموده‌اند.

وی اضافه می‌کند که اتفاق ائمه سلف بر این مطلب قرار گرفته که مسلمین قادر به فهم معنای متشابه هستند، لذا از تبیین و تفسیر آنها غافل نبوده، بلکه بدون تعطیل و الحاد در صفات به فهم معانی و مراد صفات الهی پرداخته‌اند. ابن تیمیه در ادامه، مدعای خود را به اصل اول (القول فی بعض الصفات کقول فی بعض) حواله داده و معتقد است همان گونه که صفاتی چون سمیع و بصیر قابل فهم بوده و در زمره متشابهات نیستند، باید با صفاتی چون استواء نیز به همین شکل تعامل نمود. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۱۱۲-۱۱۵) لذا این قاعده نیز در راستای مدعای فهم‌پذیر بودن صفات طرح می‌گردد، در حالی که محل مناقشه سلفیه با بیشتر مکاتب دیگر در کیفیت تفسیر صفات است و نه اصل تفسیر پذیری آنها.

دیگر محققان سلفی نیز غالباً آیات صفات را به لحاظ مراد بودن ظواهر جزو محکّمات دانسته (ابن القیم، ج: ۱، ۲۱۳) و تنها کیفیت این صفات را متشابه می‌دانند. (متولی، ۲۰۰۴م: ۳۸۴؛ المغراوی، ۲۰۰۰م: ۴۰۱) البته قول دیگری نیز از بیانات ابن تیمیه توسط برخی علمای سلفیه (العظیمین، ۱۴۱۹ق: ۸۲) استنتاج شده است که بر اساس آن، آیات صفات، تشابه نسبی و نه حقیقی دارند، به این معنا که در معنا جزو محکّمات و در کیفیات جزو متشابهات هستند. در هر حال وجه مشترک و نتیجه یکسان دو رأی مذکور، فهم‌پذیر بودن معنای صفات و عدم درک کیفیت آنهاست.

اگر مفهوم تشابه مورد نظر ابن تیمیه را بپذیریم، بر اساس آنچه در سطور پیشین بیان شد، روش ابن تیمیه در اثبات صفاتی چون «استواء» بر مبنای قیاس آنها با صفاتی چون علم الهی مقبول نیست، چرا که محل مناقشه در عدم تشابه بودن (و به عبارتی فهم پذیر بودن) صفات نیست، بلکه مسئله اینجاست که ابن تیمیه ظهور معنایی را بدون لحاظ قراین معتبر می‌داند و لذا در تفسیر صفاتی چون «استواء» به تطبیقی غیر متقن و واجد لوازم فاسد دچار می‌گردد.

۴. سلفیه و توجیه کاستی‌های تطبیق مکتب اثبات صفات و لوازم آن

سلفیون در تکمیل مساعی خود در محور دوم یعنی تنقیح اصول و قواعد مکتب اثبات، گریزی از پاسخگویی به کاستی‌ها و شبهات حول آن ندارند، لذا در این بخش به طرح و نقد پاسخ‌های سلفی‌ها حول این مسئله می‌پردازیم.

الف) واکاوی راهبرد سلفیه در پاسخ به شبهه تجسیم

سلفیه به شدت از سوی مخالفان خود به این امر متهم می‌شوند که در پی تطبیق مکتب اثبات، لوازمی چون تجسیم و تحیز برای ذات الهی ثابت خواهد بود، در حالی که این امور تالی فاسد داشته و مستلزم نقص در صفات و ذات الهی است.

سلفیه در پاسخ می‌گویند اکتفا به رد صفات مثبت با گره‌زدن آنها به لزوم نفی صفاتی چون تجسیم و تحیز صحیح نیست، چرا که اگر مخالفان اثبات بگویند دست‌داشتن خداوند مستلزم تجسیم است، ما می‌گوییم صفات علم و حیاتی که شما اثبات می‌کنید نیز مستلزم همین عنوان فاسد است (ابن تیمیه ۲۰۰م: ۳۵) به علاوه سلف از تجسیم، تحیز و جهت‌مندی نفیاً یا اثباتاً سخنی به میان نیاورده‌اند، زیرا این عناوین فی نفسه حق یا باطل نیستند، (همان: ۶۶) لذا خداوند نیز در نکوهش خود از قوم یهود به عناوینی چون تجسیم و تحیز خرده نگرفته، بلکه مستمسک قراردادن این عناوین برای ابطال مکتب صفات ساخته و پرداخته اهل بدعتی است که مورد انکار ائمه سلف قرار گرفته‌اند. (الغنی، ۱۹۹۴م: ۳۷)

در سطور پیشین به ادعای نخست پاسخ دادیم و بیان نمودیم اساساً به دلایلی مقایسه صفاتی چون علم و قدرت با صفات موهوم لوازم فاسد، صحیح نیست، اما در خصوص مدعای دیگر ابن تیمیه درباره سکوت سلف در قبال مفاهیمی چون تجسیم می‌گوییم:

اولاً انکار جسمانیت از سوی ائمه سلف مورد وثوق سلفیه مانند احمد بن حنبل و شافعی امری واضح است، (الفراء، ۱۹۹۷م، ج: ۲، ۲۵۷؛ علیوی، بی‌تا: ۲۹؛ البیهقی،

۱۹۹۹م: ۱۲۳) لذا عالم محققى چون اسماعیلی پس از متابعت تام از مکتب سلفیه در اثبات ظواهر صفات مانند اثبات دست برای خداوند، با قاطعیت تجسیم و محدودیت را از خداوند نفی می‌نماید؛ (الاسماعیلی، بی‌تا: ۱۹)

ثانیاً به فرض این که بیان مذکور از سوی سلفیه مردود باشد، باید گفت صرف عدم وقوف ما به بیانات سلف در نفی تجسیم، دلیلی بر عدم تفوه ایشان به لزوم نفی این لازمه فاسد نیست؛

ثالثاً می‌توان گفت ائمه سلف با نفی ملزومات به نفی لوازم پرداخته‌اند، یعنی وقتی معنای ظاهری مورد توجه سلفیه باطل باشد (مثل تفسیر استواء به استقرار) مفهوم تجسیم نیز محقق نخواهد شد؛

رابعاً این که وقتی بر مبنای فکری خود سلفیون، اعصار نخست به خصوص عصر پیامبر ﷺ و صحابه به استبعاد از شبهات و خلوص عقیدتی متصف باشد، دیگری نیاز به مقابله با مسائلی چون تجسیم وجود نداشته تا توقع صدور آرائی از پیامبر ﷺ و صحابه در این حوزه داشته باشیم؛

و خامساً این که مبنای عام سلفیه در حجیت فهم سلف (و نه روش فهم) مقبول عامه علمای اسلامی نیست. (البوطی، ۱۹۸۸م: ۹۷) لذا نمی‌توان تنها به منقولات ایشان در حل شبهات دینی اکتفا نمود. اما کلام الغنیمی نیز به فهم ناصحیح وی از سخن قوم یهود باز می‌گردد، جایی که ایشان برای نفی تدبیر الهی از عبارت کنایی ﴿يَدُ اللَّهِ مَعْلُوهٌ﴾ (مائده: ۶۴) استفاده کردند، نه این که خواسته باشند صفتی بد را اثبات نمایند. از این رو در این مقام، پاسخگویی خداوند به شبهه تجسیم ضرورتی ندارد.

ب) واکاوی راهبرد سلفیه در پاسخ به شبهه تشبیه و تمثیل ذات الهی

از دیگر دستاویزهای مخالفان سلفیه در رد تفکر اثباتی ایشان، وارد نمودن شبهاتی چون تشبیه و تمثیل به این مکتب است. سلفیون در پاسخ به مستمسک مخالفین ابتدا به مسئله تجسیم می‌پردازند و معتقدند این که بگوییم اتصاف خداوند به برخی صفات مستلزم جسمانیت بوده و اجسام نیز با هم مماثلت داشته و در نتیجه به تمثیل ذات الهی می‌انجامد، دلیل محکمی محسوب نمی‌شود. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۱۱۹؛ الانصاری، بی‌تا: ۱۷) در مقابل سلفیه در پاسخ به دلایلی چون نفی تجسیم و تمثیل، اساس نفی را به دو اصل نفی نقایص و نفی مماثل در صفات کمال معنا می‌کنند. (ابن تیمیه، ۲۰۰۰م: ۱۲۴) در این راستا ابن تیمیه وجود قدر مشترک بین صفات مخلوق و خالق را دال بر تحقق مفهوم تشبیه ندانسته و این امر را از اشتباهات اساسی مخالفان مکتب اثبات می‌داند. (همان: ۱۲۵)

ابن تیمیه در این مقام نیز هنر خود را در مصادره به مطلوب آراء و نقدهای مخالفان به نمایش می‌گذارد و دلیلی سست را در نفی توالی فاسد جسمانیت ذکر می‌کند، به این معنا که صرف مماثلت دو شیء در وجهی به نام جسمانیت را نمی‌توان تمثیل نامید، لذا این که خداوند مانند مخلوقات جسم باشد به هیچ عنوان تمثیل نیست. در این بخش وی از اصل مسئله که جسمانی فرض کردن خداوند باشد شانه خالی می‌کند و تنها نفی تمثیل را ملاک خود در صحت اتصاف خداوند به برخی صفات معرفی می‌کند. این استدلال در رد شبهه تشبیه نیز به چشم می‌خورد، جایی که ابن تیمیه به خیال خود خصم را به وجود قدر مشترکی بین خالق و مخلوق (مانند صفت علم) ملزم نموده و از آنجا نتیجه گیری می‌کند که گریزی از وجود قدر مشترک بین دو شیء نیست، لذا در پی اثبات صفات تشبیه به معنایی که منهی^۱ عنه باشد، رخ نخواهد داد. (همان)

باید گفت بر خلاف ادعای ابن تیمیه، سخن مخالفین این است که می‌توان دو موجود را فرض نمود که هیچ وجه شباهتی با هم نداشته و بلکه حائز دو حقیقت متمایز هستند، مانند خالق و مخلوق که نمی‌توان مشابهتی بین آنها از جهت حقایق ذات و صفات متصور شد. (فوده، ۲۰۰۴: ۳۶)

لیکن حقیقتی که ابن تیمیه از آن می‌گریزد، این است که مکاتب دیگر (غیر از مشبیه) به هیچ قدر مشترکی در حقیقت ذات و صفات خالق و مخلوق معتقد نیستند و صرفاً اموری اعتباری در کار است که بنا به اختلافات و مقتضیات خالق و مخلوق، آنها را به صفتی چون علم متصف می‌نماید، لذا هیچ قدر مشترکی بین خالق و مخلوق در حقایق وجود ندارد تا بتوان آنها را به وجهی از تشبیه ملزم نمود؛ پس جسمانیت، حقیقتی مختص مخلوقات است که نفی آن از ذات الهی ضرورت خواهد داشت نه این که بگوییم جسمانیت فقط زمانی از خداوند نفی می‌گردد که منجر به تماثل تام شود، بلکه همین قدر مشترک نیز به سبب تحقق عنوان تشبیه، از خداوند نفی می‌شود، حال آنکه ابن تیمیه بدون توجه به اصل ضرورت نفی تشبیه به این حجت که جسمانیت منافاتی با کمال و عدم تماثل خالق و مخلوق ندارد، هیچ ضرورتی برای نفی آن از ذات الهی متصور نیست (همان: ۱۳۸) و در همین راستا به اقوال پر شمار سلف و خلف در نفی جسمانیت (الاسماعیلی، همان: ۱۹) نیز وقعی نمی‌نهد.

یکی دیگر از محققان تصریح می‌کند که مراد از تشبیه در مفهوم شرعی آن اشتراک در دست کم یکی از وجوه معنی (و یا همه وجوه) بین دو شیء می‌باشد، لذا این قول ابن تیمیه که علم خداوند مانند علم ماست یا او مانند ما دست دارد -ولو با کیفیتی مختلف- نوعی تشبیه محسوب می‌شود. (عوض، ۲۰۱۳: ۱۱۹)

باید گفت بسیاری از محققان اسلامی تعریف مذکور از تشبیه و نفی آن از ذات الهی را پذیرفته‌اند. ابن حزم اندلسی معتقد است دلایل زیادی اقامه شده که خداوند در هیچ معنایی از معانی و وجهی از وجوه با مخلوقات شباهتی ندارد. (الاندلسی، ۱۳۱۷ق، ج ۳: ۵) ابوحنیفه نیز شباهت خداوند با اشیاء یا مخلوقات را نفی می‌کند (القاری، ۱۹۸۴م: ۵۱۵) لذا تعریف غریب ابن تیمیه از تشبیه، غیر از اشکالات مبنایی مذکور، از شهرت و مقبولیت بین علمای اسلامی نیز برخوردار نیست.

الرضوانی از محققان سلفی معاصر در جهت تأیید مدعای ابن تیمیه از دو قیاس تمثیل و شمول سخن به میان می‌آورد. به باور وی مکاتبی غیر از سلفیه گمان می‌کنند که صفات الهی همچون صفات بشری است (قیاس تمثیل) و اگر از ایشان سؤال شود سبب این تمثیل چیست، گفته می‌شود استوای خداوند لاجرم باید مماثل استوای انسان بر عرش باشد. (الرضوانی، بی تا: ۱۳) // *الفوزان* نیز علت پناه بردن به تأویل و تفویض صفات را گمان باطل مخالفین در اقتضای نصوص مشتمل بر صفات خبریه به تشبیه ذات الهی می‌داند. (الفوزان، ۱۴۱۲ق: ۱۳۲)

الرضوانی در ادامه تشریح مدعای خود معتقد است در قیاس شمول نیز مقایسه‌ای کلی از یک قاعده بشری بر اوصاف خداوند توسط مکاتب غیر سلفی صورت می‌گیرد، لذا گفته می‌شود لازمه هر استواء (به معنی استقرار) محمول بودن است و از این جهت که محمول بودن نقصی برای ذات الهی محسوب می‌شود، تفسیر استواء به استقرار صحیح نیست، در حالی که سلفیه معتقدند اساساً چنین شمولیتی قابل تطبیق بر صفات الهی نیست. (الرضوانی، همان: ۱۵)

در پاسخ به شبهه قیاس تمثیل باید گفت عقل بشری استواء به معنای ظاهری آن را تنها با لوازم مفهوم استقرار ظاهری تعقل می‌نماید و اگر این لوازم لحاظ نگردد، اساساً مفهوم استواء در مفهوم سلفی آن قابل تصور و تخیل نیست، لذا مکاتب تنزیهی معتقدند صفات الهی و بشری در هیچ حقیقتی با هم قدر مشترک ندارند (فوده، ۲۰۰۴م: ۳۶) در حالی که سلفیه مجبورند با تفسیر ظاهری صفات وجود قدر مشترک و در نتیجه تشبیه و تمثیل را بپذیرند، چرا که لوازم معنای استقرار ظاهری چیزی جز همان قدر مشترک منجر به تمثیل و تشبیه نیست.

در شبهه قیاس شمول نیز سخن از عدم امکان افتراق یک مفهوم از لوازم آن است، یعنی استواء به معنای استقرار را نمی‌توان بدون لازمه آن یعنی محمول بودن تصور کرد و در صورت نزع لازمه از مفهوم، دیگر آن مفهوم خاص قابل تصور نخواهد بود، لذا هر دو قیاس مورد ادعا بر اساس یک هستی‌شناسی حس‌گرایانه اتفاق افتاده است،

لیکن برای گریز از توالی فاسد این تفسیر، محققان سلفی می‌کوشند به اقناع مخاطب در امکان افتراق لوازم از مفاهیم ظاهری بپردازند. در این باره سخن بیهقی که به گمان خود خواسته است عقیده سلفیه را در تفسیر صفات خبریه شرح دهد، جالب توجه است. وی می‌نویسد: واجب است که استوای خداوند بر عرش به مفاهیمی چون قرار گرفتن به شکل راست و مستقیم، استقرار در یک مکان و مماس بودن بر یک مخلوق تصور نشود، بلکه می‌گوییم خداوند بلا کیف بر عرش استواء دارد. آمدن او مانند آمدن مخلوقات با حرکت همراه نیست؛ نزول او با نقل مکان ملازم نیست؛ صورت او همچون یک تصویر نبوده و دست او جارحه و عضو نمی‌باشد. (البیهقی، بی تا: ۱۲۳)

روشن است که بیهقی با نفی لوازم صفات ظاهری مورد اشاره، امکان تعقل و تصور آنها و اساساً شکل‌گیری یک مفهوم را غیر ممکن ساخته است.

حجت دیگر ابن تیمیه در اثبات جسمانیت برای خداوند، حصر اسباب معرفت به دو طریق حواس ظاهری و باطنی است. مراد وی از حواس ظاهری همان حواس خمسسه و منظورش از حواس باطنی توهم و خیال است. به عبارتی خداوند چون موجودی از موجودات است لذا باید با قوه حس و یا خیال درک شود. یکی از محققان در رد این مدعای ابن تیمیه معتقد است خداوند هم از درک شدن با حس ظاهری و هم حس باطنی یعنی توهم و خیال بری می‌باشد، چرا که نمی‌توان خداوند را حتی در اوهام و خیالات به صورت مفهوم مجرد تخیل نمود، بلکه زمانی که می‌گوییم خداوند عالم و یا قادر است، حکمی اعتباری و نه حقیقی را به ذات الهی نسبت می‌دهیم، ولی از تصور وهمی حقیقت علم و قدرت وی عاجز هستیم، چرا که وهم نمی‌تواند جز موجود دارای صورت و کیفیت را تخیل نماید و خداوند واجد صورت و کیفیت نیست. (فوده، ۲۰۰۰م: ۴۱) باید تصریح نماییم که در معارف شیعی نیز بارها به عدم امکان ادراک ذات الهی حتی به واسطه اوهام و تخیلات اشاره شده است. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۲۴۵ و ۳۰۱)

در راستای همین معرفت‌شناسی سلفیه، ابن تیمیه ترکیب را لازمه موجود بودن می‌پندارد و معتقد است هر موجودی اعم از واجب یعنی خداوند و ممکن لازم است به وصف ترکیب موصوف شود تا عنوان وجود بر او اطلاق شود و قول به امتناع ترکیب برای موجودات سفسطه محض است. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۴۸۰) لذا وی به صراحت وجود اعضا را برای خداوند که به روشنی مستلزم ترکیب ذات الهی است، با این توجیه که عدم ترکیب، نفی موجودیت موجود است، اثبات می‌کند. باید گفت این مدعا نیز همچون سخن اخیر ابن تیمیه حاصل معرفت‌شناسی حس‌گرای وی می‌باشد و قابل پذیرش نیست.

به بیان یکی از محققین ابن تیمیه در این موضع به روشنی تصور خود را از وجود عالم و ذات الهی به نمایش گذاشته است به این صورت که نسبت خداوند و عالم نزد او مانند نسبت سفیده و زرده تخم مرغ است که یکی محیط و دیگری محاط است. (عوض، ۲۰۱۳م: ۱۵۷) جالب است که ابن تیمیه، اقرار شخص نافی جسمانیت پروردگار به کرویت ذات وی را نوعی فریبکاری و تقیه در مقابل اهل سنت و جماعت نامیده است (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۹۶۶) و ناخودآگاه حقیقت تصور خود را ذات الهی به مثابه شکلی هندسی به تصویر می کشد. روشن است که چنین تصوراتی ملازم با عدم محدودیت ذات الهی بوده و قابل قبول نیست.

واسطی از شاگردان ابن تیمیه نیز برای اثبات انفصال تام و بینویت خالق از مخلوق (و نفی شبهه حلول) معتقد شده که جمیع جهات عالم به دلیل کرویت آن فوقیت بوده و بالاتر بودن خداوند از مخلوقات از لوازم بینویت خالق و مخلوق است، لیکن وی نیز توجه نکرده که در پوشش نفی حلول ذات الهی در مخلوقات عملاً معتقد به حصر و حد برای ذات الهی شده است.

۵. گزیده ای از نتایج پژوهش

تمرکز سلفیه در راهبردهای ایجابی تأیید مکتب اثبات صفات به مستندسازی این مکتب و پاسخ به شبهات حول آن معطوف است، لیکن در راهبردهای سلبی تفکر تهاجم به مبانی مکاتب دیگر و یا پاسخ به مناقشات این مکاتب در اصول مکتب سلفیه مورد توجه قرار می گیرد.

در تحلیل مکتب خاص سلفیه در تفسیر صفات الهی سه محور اصلی را می توان مطرح نظر قرار داد که عبارت اند از:

۱. تبیین چهار حوزه روش شناسی، معرفت شناسی، معنی شناسی و هستی شناسی سلفیه (مبانی عام)؛

۲. پایه ریزی اصول و قواعد حاکم بر کیفیت تفسیر صفات مبتنی بر محور نخست (مبانی خاص)؛

۳. کیفیت و ثمرات تطبیق قواعد و اصول سلفیه در تفسیر صفات بر آیات و روایات. استدلالات مغالطه آمیز، متناقض و گاه ساده اندیشانه، تجسیم و تشبیه گرایی، ظاهرگروی افراطی در تفسیر صفات و در نهایت تعامل شعارگونه، جزم اندیشانه، انحصارگرا و بعضاً متعصبانه در قبال با اصول مکتب اثبات از مهم ترین کاستی های محققان سلفی در راستای تنقیح اصول و پاسخگویی به شبهات حول مکتب اثبات می باشد.

منابع و مأخذ

- القرآن الكريم
- المغراوى، محمد بن عبدالرحمن (٢٠٠٠م)، *المفسرون بين الاثبات و التاويل*، مؤسسة الرساله، بيروت .
- ابن حزم الاندلسى (١٣١٧ق)، *الفصل فى الملل و الاهواء و النحل*، دار صادر، بيروت.
- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم (بى تا)، *مجموع الفتاوى*، تحقيق عبدالرحمن بن محمد العاصمى، الطبعة الثانيه، مكتبة ابن تيميه، قاهره
- _____ (١٣٩١ق)، *درء التعارض*، دارالكنوز الادبيه، رياض.
- _____ (١٩٩٨م)، *الاسماء و الصفات*، دارالكتب العلميه، بيروت.
- _____ (٢٠٠٠م)، *التدمريه تحقيق الاثبات للاسماء و الصفات*، دار العبيكان، الرياض.
- _____ (١٤٢٦ق)، *بيان تلبيس الجهميه*، وزارة الشؤون الاسلاميه، المدينه المنوره.
- الاسماعيلى، ابوبكر (بى تا)، *اعتقاد ائمة الحديث*، منشورات الاصلين، القاهره.
- الانصارى، فهد (بى تا)، *شبه العقليه التى اعتمد عليها السلف*، الجامعة الاسلامى بالمدينه المنوره.
- البريكان، عبدالله (بى تا)، *منهج شيخ الاسلام ابن تيميه فى تقرير عقيدته التوحيد*، دار ابن عفان، القاهره.
- بن باز، عبد العزيز (١٤٠٤ق)، *تنبيهات هامه على ما كتبه الشيخ الصابونى*، البحوث الاسلاميه، العدد ١٠، رياض.
- البوطى، محمد سعيد رمضان (١٩٨٨م)، *السلفيه مرحله زمنية مباركة لا مذهب اسلامى*، دار الفكر، دمشق.
- البيهقى، ابوبكر (بى تا)، *الاسماء و الصفات*، المكتبة الازهرية للتراث، القاهره.
- البيهقى، احمد (١٩٩٩م)، *الاعتقاد و الهداية الى سبيل الرشاد*، الطبعة الاولى، دارالفضيله، الرياض.
- التركى، عبدالله (١٤١٧ق)، *مجمع اعتقاد ائمة السلف*، وزارة الشؤون الاسلاميه، الرياض.
- التميمى، محمد بن خليفه (بى تا)، *معتقد أهل السنة والجماعة فى توحيد الأسماء و الصفات*، دار ايلاف، المدينه المنوره.
- التوبجرى، حمود (١٩٨٥م)، *اثبات علو الله و مباينته لخالقه*، الطبعة الاولى، مكتبة المعارف، الرياض.
- الرضوانى، محمود (بى تا)، *مختصر القواعد السلفيه*، مطبوع على الانترنت.
- العثيمين، محمد بن صالح (١٤١٩ق)، *تقريب التدمريه*، الطبعة الاولى، دار ابن الجوزى، الرياض.
- عليوى ابن خليفه (بى تا)، *عقيدة السلف و الخلف فى ذات الله و صفاته و افعاله*، مكتبة زيد بن ثابت، دمشق.
- العماد، عصام (١٣٨٤)، *روشى نو و صحيح در گفتگو با وهابيت*، ترجمه حميدرضا غريب رضا، دهكده جهانى آل محمد (ص)، تهران.

- عوض، محمد (۲۰۱۳م)، *المقالات الذهبية في نقض عقائد ابن تيمية*، الطبعة الثانية، [نشر الكترونيكي]، فلسطين.
- الغنيمي، عبد الله (۱۹۹۴م)، *عقيدة الحافظ ابن كثير بين التفويض والتاويل*، دار الاخلاء، دمام.
- الفراء، ابويعلی (۱۹۹۷م)، *طبقات الحنابلة*، دارالكتب العلمية، بيروت.
- فوده، سعيد (۲۰۰۰م)، *الكاشف الصغير عن عقائد ابن تيمية*، دار الرازي، عمان.
- _____ (۲۰۰۴م)، *نقض الرسالة التدمرية التي فيها ابن تيمية*، دار الرازي، عمان.
- الفوزان، صالح (۱۴۱۲ق)، *الارشاد الى صحيح الاعتقاد*، الرئاسة العامة لإدارة البحوث العلمية، الرياض.
- القاري، ملا علي (۱۹۸۴م)، *شرح الفقه الاكبر*، دارالكتب العلمية، بيروت.
- القاضي، احمد بن عبدالرحمن (۲۰۰۳م)، *مذهب اهل التفويض في نصوص الصفات*، الطبعة الثانية، دار ابن الجوزي، الرياض.
- القفاري، ناصر بن عبدالله (۱۴۱۹ق)، *نواقض توحيد الاسماء والصفات*، دارالطبيه، الرياض.
- كليني، محمد بن يعقوب (۴۲۹ق)، *الكافي*، ج ۱، دار الحديث، قم.
- متولي، تامر محمد محمود (۲۰۰۴م)، *منهج الشيخ رشيد رضا في العقيدة*، دار ماجد، جدة.
- المعطي، رضا بن نعيان (۱۹۹۵م)، *علاقة الاثبات والتفويض بصفات رب العالمين*، دار الهجره، الرياض.
- نور، خالد بن عبداللطيف (۱۴۱۶ق)، *منهج اهل السنة والجماعة و منهج الاشاعرة في توحيد الله تعالى*، الطبعة الاولى، مكتبة الغرباء الاثرية، المدينة المنوره.